



خطر فاجعه در حال وقوع و برنامه انتقالی برای مقابله با آن

بیانیه مصوب کنفرانس فوق العاده سازمان تدارک کمونیستی، ۲۲ مهر سال ۱۴۰۵

بخش اول

۱- پس زمینه‌ها

تهاجم تجاوزکارانه امپریالیستی-صهیونیستی علیه ایران که از سال گذشته با جنگ دوازده روزه آغاز و سپس با جنگ چهل روزه تداوم یافته و تا به امروز نیز با حدّت و شدتی گاه کم گاه زیاد ادامه یافته است، جامعه ایران را در مقابل یک دوراهی تعیین کننده تاریخی قرار داده است. تقارن این تهاجم امپریالیستی با وضعیت متلاطم بین‌المللی نه تنها اتفاقی نبود، بلکه خود این تهاجم اساساً یکی از محصولات همان وضعیت متلاطم جهانی است. جنگ ایران یکی از جبهه‌های - و در لحظه کنونی تعیین کننده‌ترین جبهه‌ی - نبردی است که در سطح جهانی بر سر باز تقسیم بازارهای جهانی و بازتعریف مناطق نفوذ بین قدرتمندترین دولتهای جهان در جریان است. نبردی که تاکنون دو بار جهان را به ورطه جنگ هولناک جهانی کشانده و هر بار دهها میلیون انسان را به کام نابودی فرستاده است. با این تفاوت که یک ویژگی نبرد امروز که آن را از دو دوران منتهی به جنگهای جهانی اول و دوم متمایز می‌کند، وحدت ساختاری تمام کشورهایی است که مناسبات سرمایه‌داری در آنها به عالیترین مدارج تکامل خود دست یافته است. کشورهایی که در ادبیات سیاسی به غرب معروفند و ایالات متحده آمریکا قطب اصلی و رهبر آن است. اگر در دو جنگ جهانی پیشین مراکز اصلی طرفین جنگ در خود این کشورهای غربی قرار داشتند، اکنون کلیت این وحدت ساختاری - علیرغم تضادهای درونی خویش - به طور کم یا بیش یکپارچه در برابر بلوک رو به عروج کشورهایی صف کشیده است که اصطلاحاً به جنوب جهانی معروفند و چین و روسیه به مثابه اصلی ترین قدرتهای اقتصادی و نظامی در رأس آنها قرار گرفته‌اند.

۲- عروج ارتجاع سیاسی، فاشیسم صهیونیستی

لحظه تاریخی کنونی از یک نقطه نظر دیگر نیز از دورانه‌های منتهی به دو جنگ جهانی پیشین متمایز است. جهان هنگامی وارد این دوران متلاطم شده است که نظام تولیدی مسلط بر آن، نظم سرمایه‌داری، تمام زرادخانه ایدئولوژیک خویش و تمام ابزارهای حکمرانی‌اش را آزموده است و برخلاف دورانه‌های متلاطم پیشین هیچ بدیلی برای ارائه به جهان ندارد. بحران مازاد تولید سرمایه‌داری که از سالهای ۲۰۰۸-۲۰۰۹ تاکنون امکان‌ناپذیر بودن ورود به یک دوران رونق و شکوفایی نسبتاً پایدار را

برملا کرده است، همزمان عملاً ورشکستگی تمام پاسخهای موجود تاکنونی را نیز به نمایش درآورده است. در همه کشورهایی که مناسبات سرمایه‌داری در آنها به نهایت انکشاف خویش دست یافته است، همه پاسخهای پیشین، از محافظه‌کاری تا لیبرالیسم تا سوسیال‌دموکراسی، بی اعتبار شده و جای خود را به گرایش روزافزون به ارتجاع سیاسی و بازگشت به فاشیسم داده‌اند که در شکل تازه‌اش، صهیونیسم، تجدید حیاتی چشمگیر را تجربه کرده است. فاشیسمی که با آمیزه‌ای از ارتجاعی‌ترین وجوه آموزشهای لیبرالیسم و نظریه‌های مالتوسی یا در ترکیب با اشکال نوین خرده‌فرهنگهای باصطلاح اعتراضی و در شکل و شمایل چپ و یا در امتزاج با عقب‌مانده‌ترین و خرافی‌ترین باورهای فرقه‌ای و نژادپرستانه، به تنها بدیل بورژوازی در حال افول غرب تبدیل شده است. یا فاشیسم با شکل و شمایل چپ و یا فاشیسم با نقاب مذهبی اما در هر دو حالت فاشیسم صهیونیستی.

مسئله این فاشیسم مسلط صهیونیستی دیگر نه یافتن راه‌حلهایی برای همزیستی مسالمت‌آمیز با کشورها یا حوزه‌های تمدنی مخالف، بلکه تهاجم برای نابودی بنیانهای همه آن چیزی است که بر سر راه حفظ سیادت آن قرار می‌گیرد. پاسخی که دقیقاً متناظر با بن‌بستهای بنیادین بر سر راه انباشت سرمایه و دستیابی به دوران پایداری از رونق اقتصادی است. به هیچ وجه اتفاقی نیست که خاورمیانه و اسرائیل به نوک تیز پیکان این فاشیسم در عرصه جهانی تبدیل شده است. به عنوان قسی‌ترین، ضدبشری‌ترین، هارترین و رذیلانه‌ترین شکل سلطه، اسرائیل نماد تمام بربریت فاشیسم معاصر و الگوی ایده‌آل همه باندهای اراذل نازی و دستجات فاشیستی و سران تکنوفاشیست کمپانی‌های سیلیکون ولی و تمام دولتهای بحران زده غربی است. اسرائیل تجسم و تبلور همه جنایاتی است که تمام این اراذل آرزوی ارتکاب آن را دارند و اکنون یا توان انجام آن را ندارند و یا در مراحل کمتر عریان آن هستند.

پاسخ قطبهای در حال عروج جهان مولتی‌پولار به این ارتجاع سیاسی فزاینده نه تقابل ریشه‌ای با آن، بلکه یافتن راه همزیستی مسالمت‌آمیز با آن بود. پاسخی مصیبت‌بار برای تمام توده‌های تحت ستم و زیر بار خرد کننده استثمار و تجاوز و اشغالگری؛ و فلسطین قعر این دره هولناک بود که محکوم به پذیرش ابدی این سرنوشت می‌شد.

۳- انفجار مقاومت در غزه

انفجار مقاومت غزه در ۷ اکتبر اعلام رسمی عدم تمکین به این نظم جهانی سلطه‌گران و اعلام عزم برای درهم شکستن نظام بین‌المللی بود. به همان اندازه که اسرائیل سرنیزه نظم ارتجاعی مسلط بر جهان و مرگبارترین نماد سلطه پیشرفته‌ترین اشکال سرمایه به حساب می‌آمد، به همان اندازه نیز غزه تجسم و تبلور محرومترین گردان پرولتاریای جهانی بود. گردانی که اکنون برای سرمایه‌ی گیر کرده در مخمصه جمعیتی مازاد به حساب می‌آمد و باید از میان می‌رفت. اکنون این جمعیت مازاد قد برافراشته بود و با پرچم زندگی به جنگ پرچم مرگ می‌شتافت. اسرائیل برای نابودی فلسطین رفت و فلسطین نیز برای آزادی راهی جز نابودی اسرائیل نداشت. و غزه این پرچم را برافراشت و به این ترتیب از مرزهای ترسیم شده توسط همه طرفهای درگیر در جدالهای بین‌المللی فراتر رفته و افقی نوین را پیش رو گشود. مستقل از این که جدال بین قدرتهای بزرگ

جهانی به نفع کدام قطب به پایان می‌رسید، اسرائیل در جهان مولتی‌پولار آتی اگر نه یک رکن، لااقل یک عنصر تثبیت شده به حساب می‌آمد. طوفان الاقصی اعلام به رسمیت نشناختن این پایان بود. جنگ برای نابودی خصم که تا پیش از آن به گونه‌ای پنهانی در جریان بود، اکنون رسماً آغاز شده بود. قدرت و ضعف طوفان الاقصی نیز در همین بود. در همین به رسمیت نشناختن مرزهای مسلط بر مناسبات جهانی بود که بخش قابل توجهی از محرومان جهان به یکباره سرنوشت غزه و فلسطین را سرنوشت خود تلقی کردند و به حمایت از آن برخاستند. و در همین نیز بود که در تمام جهان، در همه کشورها بدون هیچ استثنائی، حتی یک دولت به رزمی که غزه آغاز کرده بود نپیوست. حتی آنانی که در عرصه بین‌المللی به حمایت از غزه برخاستند، خواستار پایان نسل‌کشی شدند و نه محو و نابودی ماشین نسل‌کشی.

برای جمهوری اسلامی ایران نیز همین صدق می‌کرد. این جمهوری که در تمام سالهای منتهی به طوفان الاقصی به عنوان ام‌القراء محور مقاومت رکن اصلی حمایت از جنبش فلسطین را تشکیل می‌داد، با طوفان الاقصی به ناگاه با چشم‌اندازی هولناک مواجه شد. طبقه مسلط بر جمهوری اسلامی به موازات حمایت نظام از محور مقاومت، در تمام سالهای پیشین در جهت عادیسازی روابط با همسایگان تلاش کرده بود و اکنون غزه بر تمام این تلاشها خط بطلان می‌کشید. درست در لحظه‌ای که جمهوری اسلامی ایران می‌توانست از ثمره سالها کار برای تقویت پایه‌های محور مقاومت برخوردار شود، این جمهوری از نتایج این موفقیت به وحشت افتاد. این جمهوری دیگر فقط در ظاهر جمهوری «راه قدس از کربلا می‌گذرد» بود، در عمل اما سالها بود که به جمهوری «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» تبدیل شده بود. با طوفان الاقصی سیاست جمهوری اسلامی بر مهار آن قرار گرفت و بر پیشگیری از امکان بسط و گسترش آن به ایران. غافل از این که غزه دینامیسم حفظ تعادل موجود را برای همیشه از میان برده بود. اگر در تمام سالهای جنگ داخلی در سوریه و جنگ در اوکراین، هنوز می‌شد از اجتناب از تبدیل شدن جنگ به جنگ مرگ و زندگی سخن گفت، با غزه این برای همیشه به پایان رسید. پرسش سرایت جنگ به ایران دیگر فقط پرسشی بود مربوط به زمان.

۴- ویژگی ایران، استمرار دوران انقلابات قرن بیستم

در کنار همه دلایل پایه‌ای جدال جهانی بر سر تقسیم حوزه‌های نفوذ و به موازات قدرتی‌گری ارتجاع سیاسی فاشیسم صهیونیستی، عرصه دیگری از نبرد نیز یک بار دیگر در مرکز مجادلات واقع می‌شد. ارتجاع آنتی‌کمونیستی که در آغاز دهه نود قرن بیستم با درهم شکستن اتحاد شوروی به بزرگترین پیروزی خود دست یافته بود، همراه با به پایان رسیدن ظرفیت کمپین ارتجاعی «مبارزه با تروریسم» و لشگرکشی‌های متعدد به عراق و سوریه و لیبی، اکنون یک بار دیگر کشورهایی را هدف قرار می‌داد که بقایای انقلابات و جنبشهای چپ‌گرای قرن بیستم در آنها هنوز قابل مشاهده بود. آنتی‌کمونیسم آشکار جای حرافی‌های پوچ در باب دمکراسی و حقوق بشر را می‌گرفت. در تمام آمریکای لاتین موجی از دیکتاتوری‌های صهیونیستی با تمسخر موازین دمکراتیک و با آنتی‌کمونیسم آشکار سازماندهی شد که در بسیاری از این کشورها به تسخیر قدرت و کنار زدن دولتهای چپ‌گرا منجر شد. تهاجم ارتش آمریکا در همکاری با سران فاسد دولت ونزوئلا و ربودن نیکلاس

مادورو رئیس‌جمهور این کشور و همسرش نقطه اوج تاکتونی این تهاجم آنتی‌کمونیستی را به نمایش می‌گذارد. عملیاتی که در تشجیع آمریکا برای آغاز جنگ تجاوزگرانه علیه ایران نیز نقشی جدی ایفا نمود و مقدمه تعرض گسترده بعدی به کوبای قهرمان را نیز ساخت.

قدرتگیری باند لمپن فاشیستی سلطنت‌طلبان در ایران و تبدیل آن به نیروی اصلی اپوزیسیون نیز بر چنین بستری قابل فهم است. تا این مقطع انواع اپوزیسیون‌های جمهوری اسلامی علیرغم هر درجه از خصومت و دشمنی با نظام و ضدیت با انقلاب ۵۷، هنوز به طور کامل به ستیز با آن انقلاب نپرداخته و در هیأت جمهوریخواهی در عین ضدیت با جمهوری اسلامی خود را به مثابه انقلابیون وارث انقلاب شکست خورده ۵۷، حافظ شکل برآمده از آن انقلاب یعنی جمهوری قلمداد می‌کردند که می‌بایست از قید اسلامی‌اش خلاص می‌شد. با باند سلطنت‌طلبان محو آن انقلاب و بازگشت به دوران پیش‌انقلاب در دستور کار قرار می‌گرفت. این نیرویی بود که می‌توانست به بهترین وجهی به خدمتگزار بلوک متجاوز امپریالیستی-صهیونیستی تبدیل شود.

برای آمریکا نیز ایران نه تنها تداعی کننده انقلاب ۵۷ بود، بلکه به مثابه کشوری که در نتیجه همان انقلاب از دایره اقمار آمریکا به بیرون پرتاب شده بود، از اهمیتی مضاعف برخوردار می‌شد.

و سرانجام برای اسرائیل که اکنون رسماً وارد جنگ مرگ و زندگی با فلسطینیان شده بود، ایران به مثابه یک فاکتور ناامنی باید از میان برداشته می‌شد.

حال همه مقدمات برای یک جنگ وجودی مهیا بودند و جنگ نیز با همین اهداف آغاز شد.

۵- تشدید مبارزه طبقاتی در ایران

برخلاف مواردی که در آنها جنگ به وحدت طبقاتی حول منافع ملی دامن می‌زند، جنگ در ایران اشکال کاملاً متفاوتی به خود گرفت. از یک سو این جنگ در امتداد جدالهای طبقاتی در درون جامعه ایران و بر بستر این جدالها واقع می‌شد. در یک طرف این جدالها اساساً نیروی لمپن فاشیستی سلطنت‌طلبان قرار داشت که در کنار مصادره مطالبات بر حق توده مردم انقلاب زدائی کامل جامعه و محو همه تأثیرات انقلاب بهمن از جامعه ۵۷ را در دستور کار قرار می‌داد. اکنون این نیرو به عنوان ستون پنجم دشمن متجاوز به طور عملی وارد جنگ شده بود.

از سوی دیگر جدال طبقاتی در درون خود نظام نیز بین طبقه مسلط اقتصادی و بقایای باورمندان به یک حکومت اسلامی مبتنی بر مردمسالاری اسلامی با انتخاب دولت چهاردهم به فرجام خویش نزدیک می‌شد. جدالی که رسماً و علناً در انتخابات ۸۸ کلید خورده بود با دولت چهاردهم و پیمان وفاق در درون قدرتمندترین فراکسیونهای نظام به مراحل پایانی خود در دگرگون کردن جمهوری اسلامی و زدودن آخرین آثار انقلاب ۵۷ از جامعه و حکومت و وارد کردن مجدد ایران به منظومه اقمار آمریکا وارد می‌شد. روندی که با برجام آغاز شده بود باید به پایان می‌رسید. اگر در سیاست خارجی ورود به منظومه آمریکایی هدف غایی این جریان قدرتمند درون طبقه حاکمه را تشکیل می‌داد، در عرصه سیاست اقتصادی و اجتماعی،

رادیكال‌ترین دولت‌زدائی در عرصه های خدمات و حمایت‌های اجتماعی و واگذار کردن سكان سیاست به مراكز قدرت اقتصادی به طور جدی در دستور کار قرار می‌گرفت.

جنگ گرایش مسلط در نظام را به سرعت بخشیدن در انجام برنامه‌های ضد اجتماعی خویش ترغیب نمود تا نه تنها به بورژوازی وطنی نشان دهد که در سخت‌ترین شرایط نیز به منافع آنان وفادار خواهد ماند بلکه همچنین به مثابه بدیلی مطلوب در نزد بلوک امپریالیستی-صهیونیستی جلوه‌گر شود. «آنها باید اول ما را آدم حساب کنند» بیان همین رویکرد از جانب رئیس دولت چهاردهم بود. جریان مسلط بر جمهوری اسلامی در مقابل جریان لمپن فاشیستی سلطنت‌طلبان نه به مثابه دشمن، بلکه به مثابه رقیبی ظاهر می‌شد که از کالای بهتری برای عرضه به خریدار برخوردار بود. دشمن این هر دو توده مردمی بودند که با شوک ضربات ۹ اسفند و به قتل رساندن سران نظام و سپس کودکان میناب به ناگهان بر رخوت خویش غلبه نموده و با قدرتی غیر قابل مهار وارد میدان شده بودند. اکنون خیابان در ایران می‌توانست غزه را بفهمد. اکنون جنگ وجودی در ایران نیز به رسمیت شناخته شد. اگر نه از سوی طبقه مسلط، بل از سوی خیابان یا لاقط بخش‌های وسیعی از آن.

آنچه در ماه‌های اخیر گذشت سیر گاه آرام، گاه پرشتاب؛ گاه پنهان، گاه آشکار مبارزه‌ای چند جانبه بود که در عرصه سیاست جهانی و منطقه‌ای جایگاه ایران موضوع آن به شمار می‌آمد. یا ایران به منظومه اقمار آمریکا می‌پیوست و یا خارج از چهارچوب‌های نظام بین‌الملل به مثابه واحدی حامل نطفه‌های یک نظم کاملاً نوین بین‌المللی ظاهر می‌شد. ایران حتی نمی‌توانست و نمی‌تواند در چهارچوب پیمان‌های شانگهای و بریکس نیز به موقعیت پایداری دست یابد. در تمام ائتلاف‌های بین‌المللی وجود اسرائیل امری است از پیش پذیرفته و اسرائیلی که نابودی ایران به عنوان یک کشور واحد را هدف غیر قابل گذشت خود برای تثبیت موجودیت خویش به عنوان اسرائیل بزرگ می‌بیند حتی یک لحظه نیز از تعقیب این هدف دست برنخواهد داشت. از سوی دیگر و برای ایران خیابان نیز مسئله به همین ترتیب است. خیابان در ایران نیز اکنون وارد چنین جنگ وجودی با اسرائیل شده است. بر این اساس آرایش پایداری برای ایران با ترتیب کنونی نیروهای درگیر قابل تصور نیست.

در عرصه سیاست اقتصادی نیز آنچه امروز در ایران در جریان است، یک جنگ آشکار اقتصادی بین توده‌های محروم و مراكز قدرتمند طبقه حاکم است. جدالی که دو سوی آن را به طور کلی در دو هدف می‌توان بیان کرد: بازار یا عدالت. و این نیز جدالی است سرنوشت ساز.

۶- در ضرورت تغییر ساختار سیاسی و اقتصادی

پیروزی و شکست در جنگ همه‌جانبه جاری برای اکثریت توده‌های مردم کارکن و زحمتکش یا به معنای باز شدن دریچه‌های سعادت برای نسل‌های آینده است و یا به معنای درغلطیدن به ورطه هولناکی از فلاکت و فقر و فاقه و فاجعه. توده مردم کار و زحمت نمی‌توانند و نباید در این نبرد تاریخی و دورانساز شکست بخورند. آنها باید پیروز شوند. اساسی‌ترین مانع بر سر این راه اما ساختار صلب و سرکوبگر نظام است که طی دهه‌های متوالی شکل گرفته است. در این ساختار تمام ارگان‌های

حاکمیت، از دستگاههای اداری تا اجرائی، از مجامع حقوقی تا قانونگذاری و از مؤسسات فرهنگی تا رسانه‌ای و سرانجام تا نهادهای اقتصادی، تماماً و بدون استثناء به گونه‌ای حدادی شده‌اند که نمایندگان طبقات محروم جامعه فاقد حتی کمترین نقشی در آن بوده و در مقابل تمام این دستگاه عریض و طویل در خدمت طبقه مسلط اقتصادی، طبقه سرمایه‌دار، قرار گرفته است. حتی در خود طبقه حاکمه نیز این منافع کلان سرمایه‌داران است حرف آخر را می‌زند. از سلاطین مالی تا هلدینگهای تجاری و صنعتی و دیوانسالاران کارگزار آنان. همین دستگاه عریض و طویل است که وارد کردن ایران به منظومه کشورهای آمریکامحور را با جدیت دنبال نموده و خط و مشی دولت و مجلس و قوه قضائیه را دیکته می‌کند. اقدامات تاکنونی رهبر جوان جمهوری اسلامی نیز نشان داده‌اند که در درون نظام نیروی مؤثری برای تغییر جهتگیری‌های بین‌المللی و داخلی آن به نفع توده‌های کار و زحمت وجود ندارد. بدون تغییر ساختارهای سیاسی و اقتصادی به گونه‌ای که طبقه مسلط لاقابل بخشهای قابل توجهی از اهرمهای اعمال قدرت خود را از دست داده و در مقابل توده‌های کار و زحمت در موقعیت مناسبی برای اعمال قدرت و تعیین جهت حرکت نظام قرار بگیرند، دوران تیره و تاری در انتظار جامعه ایران و کل منطقه خواهد بود. در نظام کنونی نه تنها کمترین امیدی به بهبود اوضاع نمی‌توان داشت، بلکه برعکس، سیر حرکت نظام کنونی آخرین نشانه‌های به جا مانده از انقلاب ۵۷ را نیز از جامعه خواهد زدود. چه در عرصه سیاست بین‌المللی که ایران به مترسکی در خدمت بازارهای مالی وال‌استریت و لندن تبدیل خواهد شد و چه در عرصه داخلی که تئمه حقوق ناچیز توده‌های کارگر و زحمتکش نیز برباد خواهد رفت.

جنگ جامعه ایران را بر لبه پرتگاهی هولناک قرار داده است. اما همین جنگ نیروی فرسایش یافته مقاومت را نیز در جامعه بیدار کرده و به میدان آورد. اگر ماشین دولتی طبقه مسلط نیروی راندن جامعه به سوی فاجعه است، خیابان نیروی بالنده‌ای است که می‌تواند و باید به نیرویی رهاییبخش تحول یافته و در تعیین سرنوشت جامعه نقش شایسته خود را ایفا نماید. و برای این امر تاریخی انجام تحولاتی در خیابان حیاتی است.

بخش دوم: خیابان

۱- خیابان: از اهرم فشار به ارگان قدرت

آنچه پس از ۹ اسفند واقع شد پدیده‌ای بود به تمامی غیر منتظره. استراتژی نظامی شوک و وحشت آمریکا که قرار بود جامعه را مرعوب کرده و در حالت انفعال قرار دهد، به نتیجه‌ای کاملاً در جهت خلاف منجر شد. تنها ثروتمندترین و مرفه‌ترین بخشهای جامعه مرعوب شدند و به سوی ویلاهای مناطق خوش آب و هوا کفش و کلاه کردند. توده مردمان کار و زحمت در مقابل به خشم درآمده و پا به میدان نبرد گذاشتند. آنها که در ۲۲ دی ماه یک بار علیه ترور ارتجاعی مزدوران لمپن فاشیست موساد به خیابان آمده بودند، این بار با عزمی استوارتر پا به میدان نبرد برای دفاع از هستی جامعه گذاشتند. آنها به درستی تشخیص دادند که آنچه در حال وقوع بود نه یک جنگ و درگیری مقطعی و گذرا، بلکه جنگی بر سر بود و نبود بود. آنها متبحرترین سیاست‌ورزان جامعه ایران بودند نه سیاستمداران ابله و خودفروخته‌ای که در رأس امور قرار داشتند.

قدرت توفنده خیابان در لحظاتی که توازن نظامی هنوز به طور کامل به نفع متجاوزین به نظر می‌رسید، به عنوان رکن اصلی حافظ جامعه و البته نظام حاکم خود را تثبیت کرد. تثبیت خیابان در عین حال به معنای وارد شدن آن به محاسبات دولتیان و کارچاق‌کن‌های آنان در مجلس و قوه قضائیه نیز بود و نخستین تأثیر آن در شکست طرح ایجاد یک شورای رهبری به جای انتخاب رهبر نمایان گردید. توده‌ای که به خیابان آمده بود نمی‌خواست و نمی‌توانست به این تن دهد که قوایی متجاوز عالیت‌ترین مقام کشور را به قتل رسانده و به این ترتیب سیر حرکت جامعه را تغییر دهد. این توده استمرار را خواست و سرانجام با انتخاب فرزند رهبر پیشین به موفقیت نیز دست یافت.

انتخاب آیت‌الله سید مجتبی خامنه‌ای اما به معنای تغییری کیفی در توازن قوای درون طبقه حاکمه نبود. اگر خامنه‌ای پدر با تمام دستگاه منسجم و قوام یافته بیت رهبری و تمام اعتباری که نزد نظامیان برخوردار بود قادر به مهار میل روزافزون طبقه سرمایه‌دار در در هم شکستن پوسته جمهوری اسلامی و سکولار کردن نظام و ادغام آن در منظومه آمریکایی نبود، فرزند تازه به قدرت رسیده وی چگونه می‌توانست مانع کوسه‌های حریصی شود که بر کل ماشین حکومتی - با شمول بخش نظامی‌اش - پنجه انداخته‌اند. به‌ویژه این که او حتی قادر به حضور علنی در صحنه سیاست نیز نبود. بزرگترین موفقیت برای رهبر جمهوری اسلامی در این بود که مانع از به قتل رسیدن خود شود. و در این راه تنها عاملی که به یاری او می‌آمد، مردم کف خیابان بودند.

به این ترتیب رهبر به تقویت خیابان پرداخت به امید این که خیابان نیز بتواند متقابلاً به تقویت موضع او بپردازد. سیری که نمی‌توانست در برابر فشار نرم و تدریجی اما انبوه، همه‌جانبه و رو به افزایش طبقه حاکمه در هیأت جامعه مدنی قادر به مقاومت پایدار باشد. به‌ویژه این که در مرکز این فشارها اهرم اقتصادی قرار داشت. به همان اندازه که بدنه طبقه حاکم از امتیازات اقتصادی برخوردار و در نتیجه از وخامت اوضاع اقتصادی صدمه‌ای نمی‌دید، به همان درجه و بیشتر اکثریت عظیم توده مردم کف خیابان محروم از امتیازات اقتصادی و در معرض شدیدترین فشارهای اقتصادی قرار داشتند. به این عامل باید جنگ روانی طبقه حاکمه را نیز افزود که به مرور و با طولانی شدن حالت جنگی در جامعه از حدّت و شدت و تنوع بیشتری برخوردار می‌شد؛ از تحقیر مردم کف خیابان در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها تا نمایشات تحقیرکننده خیابانی توسط دار و دسته‌های زنان اجیر شده و تا برگزاری نمایش‌های دولتی از قبیل دو مارا تن همزمان با رزمایش جنگی در تهران. آنچه تا پیش از آن در قالب تحقیر طرفداران نظام از سوی جامعه مدنی شبه‌فاشیستی ظهور کرده و فضای ارتباطات و تبادلات اجتماعی را تا پایین‌ترین سطح ابتذال جنسی پورنوگرافیک تنزل داده بود، اکنون آشکارا به دفاع از متجاوزین امپریالیستی-صهیونیستی می‌پرداخت. ابتذال آمیخته با خشونت پیشین اکنون در هیأت خشونت عریان هنجاری و ایجاد فضای ترور به همه فعالین صدیق و شریف مبارزه ضدامپریالیستی بسط و به درون خانواده‌ها نیز راه یافته بود. فقط اپوزیسیون برانداز خارج از کشور نبود که با تبدیل رضا پهلوی به قطب اصلی‌اش رسماً به نیرویی لمپن‌فاشیستی بدل شده بود، جامعه مدنی درونی هم نقاب از چهره برداشته و تساهل و تعامل ادعایی‌اش را با تروریسم کلامی جایگزین کرده بود. هیولایی عظیم در مقابل خیابان قرار داشت.

در مقابل این هیولا، تمام مجاهدتهای مردم قادر به رفع نقصان ساختاری جنبش خیابان نبود و نخواهد بود. از ابتدا نیز روشن بود که حفظ خیابان به مثابه اهرم فشار تنها برای دورانی کوتاه امکانپذیر خواهد بود و در میان مدت و درازمدت جنبش خیابان فرسوده خواهد شد. حقیقتاً نیز با استمرار جنگ، هم از توان خیابان کاسته شد و هم طبقه مسلط ضد حمله خود به خیابان را - نخست محتاطانه و سپس بی‌پروا - آغاز کرد. اهرم فشار خیابان آشکارا دیگر پاسخگوی ضرورتهای کنونی نیست. این اهرم فشار باید به ارگان اعمال قدرت تبدیل شود. برای این کار هم تغییراتی در خود خیابان لازم است و هم گسترش ترکیب نیروها در خیابان.

۲- به سوی مجمع نمایندگان خیابان

خیابان بیش از هر چیز به این دلیل قادر به تقویت یا حفظ گشتاورد اولیه نبود که فاقد ساختارمندی لازم برای تأمین نیازهای یک حرکت در حال جنگ بود. نه ابزارهایی که خیابان در دست داشت، نه آرایش آن و در ادامه نه ترکیب شرکت کنندگان آن، هیچکدام پاسخگوی نیاز آن به توانمند شدن و تأثیرگذاری پایدار بر سیر تحولات سیاسی نبودند. رهبری غیر منسجم خیابان و نقش بخشهایی از نظام در شکل و جهت‌دهی به آن در خدمت به اهداف سیاسی مورد نظر پروژه وفاق، و یا صرفاً به عنوان ابزار فشاری بر آن، عملاً هرگونه امکان گسترش نفوذ خیابان را سلب نموده و در کشاندن آن به سوی فرسایش نقش ایفا نمودند.

در میان گرایش‌های حاضر در خیابان هیچ گرایشی قادر به درک اهمیت تبدیل جنبش بی‌شکل خیابان به جنبشی شکل و دارای ساختارهای روشن و نظامی از تصمیم‌گیری نبود. نه فقط لایه‌های مرتبط یا در حاشیه نظام بلکه همچنین نیروهای غیر مرتبط با نظام اما ضد تجاوز امپریالیستی نیز که در خیابان حضور داشتند، هیچ یک دست به تلاش چشمگیری برای نظام‌مند کردن خیابان از خود به نمایش نگذاشتند. در میان بخشی از نیروهای اجتماعی حتی نقش خیابان ناچیز جلوه‌گر شده یا تحت تأثیر پروپاگاندا چپ سکولار پروامپریالیست، جنبه‌های مذهبی خیابان پررنگ جلوه‌گر شده و عملاً به دوری از خیابان دامن می‌زد. بدون برطرف کردن این نقصان‌ها خیابان قادر نخواهد بود مانع تهاجم طبقات حاکم در داخل و در صف نیروهای مهاجم شود. به‌ویژه دستگاه دولتی با اهتمام ویژه‌اش برای ورود به منظومه آمریکامحور در هر گام، هم خطر جنگی ویرانگرتر را نزدیک می‌کند و هم تهدید سرکوب مبارزه عادلانه علیه جنگ غیرعادلانه و تجاوزگرانه امپریالیستی- صهیونیستی را. نخستین گام در راه برطرف کردن این نقصان‌ها و نظام‌مند کردن جنبش خیابان به گونه‌ای که بتواند به سوی اعمال قدرت حرکت کند، تشکیل مجامع نمایندگان خیابان در دل تجمعات است.

هفت ماه گذشته نشان داد که انبوهی از نیروهای توانا و آگاه به شرایط بین‌المللی و داخلی و مشکلات پایه‌ای کشور در خیابان حاضرند. بسیاری از آنان در سخنرانی‌های غرا و در گفتگوهای عمیق توانایی خود را در اداره امور کشور به نمایش گذاشته‌اند. سطح دانش و تعهد و مسئولیت و اشراف بر مشکلات فعالان خیابان بدون هیچگونه تردیدی از سطح نازل جوجه تحصیلکرده‌های شیکاگویی و دست‌پروردگان شلمغز مکتب نیاورانی به مراتب بالاتر است. در حالی که خیابان امکان تبدیل

همه این نیروها به یدی واحد در جهت اداره کشور را فراهم می‌کرد، استفاده از آن تنها به مثابه تربیونی برای اعمال فشار محدود ماند. این نارسایی تا همین‌جا نیز برای کل جامعه و سرنوشت جنگ می‌تواند بسیار گران تمام شود اما در صورت تداوم قطعاً ویرانگر خواهد بود و تنها نیروی ملجأ امید به تغییر شرایط و پیروزی در جنگ ضدتجاوز را خنثی خواهد کرد.

پایه‌ای‌ترین علت این غفلت نابخشودنی را در سلطه بلامنازع قواعد بازی پارلمانی و وفاداری به قانون باید جست. در حالی که دشمنان طبقاتی توده‌های مردم کار و زحمت، چه در داخل کشور و چه در صف امپریالیستی-صهیونیستی، بی هیچ تعلل و درنگ و تردیدی همه قواعد و قوانین مصوب خود را زیر پا گذاشته و در جهت منافع خود هر اقدام لازمی را انجام می‌دهند، خیابان‌همچنان به بیان انتظارات خود از دولت اکتفا می‌کند. در حالی که رئیس کودتاجی مجلس به‌راحتی این رکن قانون اساسی خود جمهوری اسلامی را از کار انداخته است، خیابان‌همچنان خواستار بازگشایی مجلسی می‌شود که با اکثریت بزرگ آرا همان کودتاجی را به ریاست خود برگزیده است. در حالی که رئیس‌جمهور قاتل صدها جوان ایرانی و ویرانگر زندگی میلیون‌ها خانواده همراه با وزیر خارجه خودفروش و روسپیش‌اش آزادانه به جولان در سپهر سیاسی کشور و توطئه‌چینی علیه منافع توده‌های مردم مشغول است، خیابان‌همچنان از رئیس قوه قضائیه‌ای که خود یار غار اوست درخواست محاکمه وی را به میان می‌کشد. آنها در عمل فاکتها را تغییر می‌دهند، نیروهای خیابان در فضای مجازی کمپین راه می‌اندازند و در انتظار برگزاری دور بعدی انتخابات در دو سال آینده می‌مانند. فضای جامعه و کشور و منطقه به طور لحظه‌ای و روزانه در حال تغییر است، خیابان اما به فکر انتخاباتی در دو سال آینده است. بی آن که بدان توجه کند که ممکن است دو سال دیگر کشوری در کار نباشد که در آن انتخابات صورت بگیرد. یا حتی اگر کشور با ترکیب کنونی و تجمعات سه نفره سران سه قوه و شش نفره موهوم پابرجا بماند، هیچ تضمینی نخواهد بود که دو سال دیگر اصولاً انتخاباتی برگزار شود. کافی است خیابان نیم‌نگاهی به آن دلقک دیکتاتور در اوکراین ببیند که «جهان آزاد و دموکراتیک» چگونه حتی به کلی قید هر انتخاباتی را هم خواهد زد.

آنچه خیابان بدان نیاز دارد تشکیل مجامعی از نمایندگان و بلند کردن داعیه دخالت در امور کشور است و نه طرح انتظارات از دستگاهی فاسد و معامله‌گر. با تشکیل مجامع نمایندگان است که خیابان می‌تواند نه فقط به مثابه انبوهی بی‌شکل و متلون، بلکه به مثابه نیرویی متحد و با وزن سیاسی عمل کرده و در مقابل دستگاه دولتی به عنوان مدعی ظاهر شود. در چنین حالتی نیز هست که خیابان قادر خواهد بود به عنوان مدعی نجات جامعه از فلاکت در حال وقوع، اعتماد توده انبوه کارگران و زحمتکشانی را جلب کند که به ستوه آمده از فقر و فاقه‌ای که نظام برای آنها به ارمغان آورده است، یا بی‌تفاوتی در قبال سیاست را برگزیده‌اند و یا بی‌توجه به مخاطرات در هم شکستن ساختارهای جامعه حتی خواستار پیروزی منحن‌ترین مرتجعین امپریالیست و آدمکشان صهیونیست و لمپن فاشیستهای مزدور آنان می‌شوند.

بدون اقدام جدی برای وارد نمودن انبوه کارگران به صفوف خیابان و پیوند زدن مطالبات برحق کارگران با اهداف جنبش خیابان امکان دستیابی به موفقیت اگر هم وجود داشته باشد بسیار ناچیز خواهد بود. خیابان بنا بر تعریف مجتمعی از شهروندان است بدون آن که در پایه‌های مادی جامعه نقشی ایفا کند. این کارگران هستند که حیات مادی جامعه بر دوش آنها

است. قدرت متکی بر نقش کارگران در تولید ثروتهای اجتماعی است که می‌تواند خیابان را نیز از نیروی مادی چشمگیری برخوردار سازد و تهدیدهای آن را به خطری جدی برای صاحبان قدرت و سرمایه بدل کند. با حضور کارگران در صفوف خیابان کمتر کارچاق‌کنی از میان پادوهای سرمایه در صفوف دولتیان جرأت جسارت به خیابان را به خود خواهد داد. همچنین است نقش و موقعیت زنان در جنبش خیابان. حضور انبوه زنان از طیفهای مختلف اجتماعی و با پوشش‌های گوناگون محجبه و غیر محجبه در کنار هم از عوامل تعیین کننده نمایش قدرت در آغاز جنبش خیابان و خنثی کردن پروپاگاند رسانه‌ای جنگ طلبان و جنگ‌افروزان بود. خیابان توانست جلوه‌های زیبایی از زیست مدنی را به نمایش بگذارد و الگویی ریشه‌دار از تساهل و تعامل اجتماعی را از دل خود بیرون دهد که پوشالی و فریبکارانه بودن تساهل و تعامل ادعایی لیبرالیسم را برملا می‌کرد. اینجا امر مشترک بنیان تساهل و تعامل و همزیستی اجتماعی را تشکیل می‌داد نه تحقق منافع فردی. درست در نقطه‌ای که نیم قرن پیش شکافی عمیق در بین نیروهای شرکت کننده در انقلاب ۵۷ به وجود آمده بود، در امر خطیر رهائی زنان، خیابان توانست این شکاف تاریخی را پشت سر گذاشته و نقشی دورانساز در ترمیم این زخم عمیق بر پیکر جامعه ایفا کند. نباید اجازه داد که این همگرایی زیبا که سرچشمه‌ای از قدرت و نشاط اجتماعی است، از دو سوی تحجر مذهبی و سکولاریسم لذت‌جو در هم شکسته و آن زخم عمیق باز هم سر باز کند. خیابان نشان داد که آحاد جامعه، زن و مرد، و آحاد زنان، محجبه و غیر محجبه، قادرند برای امر مشترک بنای یک جامعه انسانی و سعادت همگانی در نبرد علیه نیروهای اهریمنی سرمایه دوش به دوش در کنار هم به مبارزه برخیزند. این اتفاق میمون را باید پاس داشت و مانند مردمک چشم از آن مراقبت نمود، و این بدون مبارزه با تحجر در صفوف خیابان و بدون مقابله قاطع و جدی با لشکر سلیطگان سرمایه و طرد آنان امکانپذیر نیست.

بخش سوم: اقدامات فوری

الف: اقدامات سیاسی

۱. پایان فوری دیپلماسی مخفی به استثناء موارد مربوط به امنیت ملی مرتبط با جنگ و تحولات نظامی. جرم‌انگاری تخلف از این اصل
۲. فسخ فوری و بدون قید و شرط قراردادهای منعقد شده در برجام و ضامنه مخفی آن،
۳. خروج از معاهده محیط زیست پاریس
۴. لغو فوری تمام تعهدات FATF و پالرمو و CFT و مشابه

۱. قطع یا کاهش سطح روابط دیپلماتیک با کلیه کشورهای متخاصم ایفا کننده نقش در تجاوز امپریالیستی- صهیونیستی
۵. مشروط کردن هرگونه مذاکره با آمریکا به خروج نیروهای این کشور از کلیه کشورهای هم مرز خشکی و دریایی با ایران
۶. مشروط کردن هر گونه مذاکره با آمریکا به خروج نیروهای اشغالگر و متجاوز اسرائیلی از لبنان و غزه و کرانه باختری
۷. محاکمه فوری علنی حسن روحانی به جرم قتل عمد صدها نفر در وقایع آبان ۱۳۹۸ و محمد جواد ظریف به جرم خیانت به کشور و برقراری اشد مجازات

ب: اقدامات اقتصادی

۱. بازگشت به کار فوری یا ایجاد اشتغال مشابه برای کارگرانی که به بهانه شرایط جنگی اخراج شده‌اند
۲. بازداشت و محاکمه کارفرماهای سودجو که با وجود فراهم بودن شرایط، تولید را متوقف کرده یا کارگران معترض و اعتصابی را اخراج کرده‌اند
۳. ملی کردن بازرگانی خارجی و قطع دست تراسستی‌ها و دلان
۴. ممنوعیت کامل خروج سرمایه از کشور و برقراری اشد مجازات برای تخلف
۵. برقراری اشد مجازات برای احتکار
۶. ملی کردن فوری بانکها، صنایع مادر پتروشیمی، فولاد، سیمان و نفت و معادن. ملغی کردن خصوصی سازی‌های مجتمع‌های کشت و صنعت نیشکر و دشت مغان
۷. ممنوعیت کامل و مطلق واردات کالاهای لوکس اعم از کالاهای تزئینی تا خودروها. قرار دادن واردات کالاهای حیاتی از قبیل داروهای مورد نیاز بیماران حاد در صدر اولویت اختصاص ارز
۸. ممنوعیت کامل پیمانکاری
۹. ممنوع الخروجی کلیه منتفعین از خصوصی سازی های واحدهای بزرگ تا زمان تسویه کامل بدهی‌ها

۱۰. ممنوع الخروج کردن تمام متهمان فساد و رشوه خواری
۱۱. مصادره خانه های خالی ثروتمندان مهاجر به خارج از کشور و محتکرین و سوداگران مسکن و اختصاص آنان به خانواده های کم درآمد فاقد مسکن.
۱۲. ممنوعیت مطلق افزایش اجاره خانه تحت شرایط جنگی و جرم انگاری تخلیه اجباری خانه های استیجاری.
۱۳. قطع شریانهای اقتصادی وابسته به شیخ نشینهای خلیج فارس، به ویژه امارات
۱۴. اجرای قاطع مقررات «از کجا آورده ای» برای بازرسی شفافیت دارائی های کاربدستان نظام

ج- در زمینه رفاهی

۱. اعلام ممنوعیت کامل آموزشگاههای خصوصی و برقراری آموزش رایگان همگانی در تمام سطوح تحصیلی
 ۲. آغاز فوری برنامه تغذیه رایگان برای تمام کودکان دبستانی و دبیرستانی تا سن ۱۶ سالگی.
 ۳. اعلام ممنوعیت بیمارستانها، درمانگاه ها و کلینیک های خصوصی و برقراری کامل بهداشت رایگان همگانی
 ۴. حمل و نقل شهری رایگان
- ما، شرکت کنندگان در کنفرانس فوق العاده سازمان تدارک کمونیستی، بر این باوریم که گام برداشتن به سوی تحقق این اهداف یک ضرورت حیاتی و تخطی ناپذیر برای لحظه تاریخی حاضر است. دستگاه دولتی طبقه حاکمه با گسترده ترین اجماع تاکتونی که تحت نام وفاق حاصل شده است و با تجمع تمام نیروی کابینه دولت پزشکیان و مجلس تحت زعامت باند فاسد قالیباف و قوه قضائیه و دستگاه اداری و لشکر رسانه ای و دانشگاهی و مراکز قدرتمند اقتصادی، با سرعت تمام در حال مکیدن شیر جان جامعه و راندن کشور و منطقه به سوی فاجعه هایی وخیم است. چه در قالب تسلیم اراده کشور به جنایتکاران امپریالیست-صهیونیست و چه در قالب راندن کشور به سوی یک شکست ویرانگر در مقابل تهاجم همه جانبه متجاوزین، طبقه حاکمه بدون تردید سرنوشت دیگری جز فلاکت و نابودی و انهدام برای نسلها به ارمغان نخواهد آورد.
- بر این باوریم که مبارزه بی امان با طبقه حاکمه اکنون تنها راه پیشگیری از سقوط کشور به ورطه هولناکی است که پیش روی آن گشوده شده است. این مبارزه ای است که نیازمند بیشترین اجماع طبقات پایین جامعه است. از کارگران و زحمتکشان و معلمان و پرستاران تا همه اقشار و لایه های حقوق بگیری که بار سنگین کشور بر دوش آنها قرار دارد. در مقابل وفاق بالایی ها، پایینی ها باید که با سرعت هر چه تمامتر ائتلاف طبقاتی خویش را شکل دهند. وحدت طبقات کار و زحمت در برابر وفاق

طبقات مفتخور و زائد. این است وظیفه عاجل لحظه تاریخی کنونی. وظیفه‌ای که میدان خیابان اصلی ترین مرکز تحقق آن است.

از همه کمونیستها، نیروهای ضدامپریالیست و طرفداران عدالت اجتماعی و کرامت انسانی می‌خواهیم بر ملاحظات ایدئولوژیک جدا کننده خود فائق آمده و با بیشترین همگرایی وسیع‌ترین اتحاد ممکن را حول هدف خلع ید از دولت و مجلس و تأمین نظارت مردمی بر قوه قضائیه شکل دهند. این مبارزه‌ای است که از همین لحظه حاضر و با مبارزه در سنگرها و خاکریزهای متعدد باید آن را آغاز نمود. سنگرها و خاکریزهایی که در اقدامات فوری ذکر شده تبیین شده‌اند. خیابان را به محل شور و مشورت برای این مبارزه و به محل تلاقی همه زحمتکشان ارتقاء دهیم. زمینه‌های بی‌شماری برای ایجاد چنین هماهنگی‌هایی وجود دارند که می‌توان از دل آنها مجامع نمایندگان خیابان را شکل داد. از مبارزه برای مسکن شایسته و مناسب تا مبارزه علیه زالوهای پیمانکار و مبارزه علیه بیکاری و در یک کلام همه و هر گونه تبعیض طبقاتی و اجتماعی که پایه‌های مادی وضع فلاکت‌بار کنونی را تشکیل می‌دهند و برای حل آنها کمترین امیدی به حاکمان کنونی نیست.

رفقا، یاران، همه این اقدامات دست یافتنی‌اند. تحقق آنها به اراده و ابتکار و خلاقیت ما برای دست زدن به اتحاد و پیوندی مستحکم نیاز دارد.

پراکنده و متفرق، شکست ما قطعی است!

متحد و یکدل، می‌توانیم موفق شویم!

کنفرانس فوق‌العاده سازمان تدارک کمونیستی

۲۲ مهرماه سال ۱۴۰۵

۱۴ اکتبر ۲۰۲۶

<https://tadarok.org>

tadarok@yandex.com

<https://t.me/ttadarok>